

خیال

بقلم آقای رشید یاسمی

۱

دانستن احوال و آثار قوه تخیل و امتیاز آن از سایر قوت‌های باطنی از جمله ارکان تعلیم و تربیت است، زیرا که این قوه حاکم بر وجود اطفال است و بزحمت اجازه می‌دهد که سایر قوای باطنی مثل تفکر و تعقل بر او دست بیابند و آموزگار ناچار است که این قوه را پس از شناختن در طفل پرورش خاصی بدهد و آنرا در عین شادابی و نیرومندی مطیع احکام عقل کند. تا آن‌ها نیکو از متعلم ظاهر شود.

آنچه در این باب می‌نویسیم اندکی با قول حکماء سابق فرق دارد زیرا که عنوان را خیال قرار داده‌ایم نه قوه تخیله و در کتب قدس خیال را

توضیح

فقط مخزنی برای حس مشترك دانسته‌اند که منشاء عمل خاصی نیست جز حفظ صورت اشیاء ولی مادر این مقاله سروکار با قوه داریم هم حافظ صورتها هم ترکیب کننده آنها و هم مدرک معانی جزئیة که قدها آنها و هم می‌گفته‌اند. پس در حقیقت ما بحثی می‌کنیم که در نزد متقدمین باید تجزیه به چهار بحث می‌شد یکی ممحس مشترك، دیگر خیال و دیگر وهم و دیگر متصرفه و متفکره. اگر چه در جای خود تفاوت این قوت‌ها را بیان خواهیم کرد ولی در این جا برای رفع اشتباه باید بگوئیم که چون برای تربیت تفکیک قوه مدرک صورت از قوه مدرک معانی جزئیة چندان مفید نیست و این دو قوه که مخیله و واهمه باشند با هم کار میکنند و در عمل از یکدیگر جدا نیستند پس جدا کردن آنها فایده نمی‌بخشد. مادر این بحث چنان پیش می‌رویم که گوئیم يك قوه هست بنام خیال که هم صورت جزئی غایب را ادراک میکند و هم معانی جزئیة و اضافات جزئیة را می‌فهمد و هم میان صورتها و معنی‌های جزئی ترکیب و آمیزش وارد می‌سازد.

این قسم بحث بنابر مماشات با علمای روانشناس اروپائی است که قوه را بنام Imagination تشخیص داده و درک کردن صورتها و معنی‌های جزئی و ترکیب نمودن آنها را همه نسبت بآن میدهند و توجهی باین قول قدها نکرده‌اند که از يك قوه بیش از يك عمل نباید انتظار داشت و هر جا کاری معین دیدیم آنرا ناشی از قوه معینی باید بدانیم. پس از بیان این مقدمه و ظهور مقصود و عذرخواهی از اصطلاح کردن خیال برای این همه اعمال گوئیم:

چیزهایی که ما از خارج احساس می‌کنیم واسطه هیئت‌هائی که در سلسله اعصاب ما ایجاد می‌کنند هر وقت که غایب شوند صورت آنها در قوه مدرک ما ممکن است مجدداً ظاهر کرده این نقش اشیاء خارجی را که بدون حضور آنها پیدا میشود صورت می‌نامیم.

بنابراین صورتهائی که در خیال است باید قبلاً از اشیاء خارجی گرفته شده باشند. اگر شخصی کور شود تا آخر عمر صورت اشیائی را که دیده است باز در خیال می‌بیند اما کور مادرزاد از دیدن صورت‌های خیالی که از راه چشم آمده باشد محروم است اگر چه صورتهائی که از راه سم و لمس و غیره آمده بحال خود باقی است و کور مادرزاد قوه خیال دارد ولی صورتهای او بصری نیست سمعی و لمسی است.

این قوه خیال را علماء اروپائی اصطلاحاً دو قسم دانسته‌اند یکی آنکه عین صورتهائی را که دیده می‌بیند این را imagination reproductrice می‌خوانند و دیگر آنکه صورتهای مختلف را می‌گیرد و در آنها تصرف می‌نماید و چیز جدیدی می‌سازد این را imagination productrice یا Créatrice نام نهاده‌اند.

خیال و یاد

در اصطلاح قدما نخستین را متخیله و دومین را متصرفه میگویند. این صورتهائی کدر ذهن ما پیدا میشود اگر مرتب و منظم بیایند و حکایت از واقعه خارجی معین بکنند ما آنها را یاد (۱) میگوئیم و اگر منظم نباشند و قطعائی از صورت های خارجی در هم ظاهر شده و در دماغ ما ترکیبات عجیب و غریب بی سابقه درست کنند آنرا خیال می گوئیم .

در اصطلاح قدما حافظه مخزنی است برای نگاهداری ادراکات و هم پس در حافظه جز معانی جزئیة چیزی ذخیره نمی شود. اینکه ما گفتیم صورت های منظم را یاد می گوئیم نباید با اصطلاح فوق که قدما در حافظه دارند اشتباه شود .

در این اصطلاح که ما گرفته و آنرا یاد نامیده ایم مقصود ما اعم از برگشتن صورتهای معنی هاست پس « یاد » اعم است از ذا کره و مسترجعه و متخیله خواه صورت برگردد خواه معنی، ما آنرا یاد میگوئیم چنانکه در اصطلاح فارسی گویان چنین است مثلا حافظ گوید «روز وصل دوستداران یاد باد» مقصودش هم معنی شادی و بهجت متعلق بآن روز وصل است هم کیفیات مادی و صورتهای جسمانی آن روز و در این مصراع تصریح دارد که یاد صورت تنها هم درست است : «زنده رود و باغ کران یاد باد» پس خواه صورت خواه معنی جزئی هر کدام منظم برگردند و مطابق با واقع باشند ما آنرا یاد میگوئیم و اگر همین صورت و معنیها بطور غیر منظم بیایند و ترکیب های غیر واقع بکنند ما آنرا در بیدازی خیال و در غیر بیداری خواب اضافات و احلام می خوانیم .

فرق دیگر خیال با یاد این است که صورتهای خیال چنان شدید و جالب است که شخص گاهی مجذوب آنها میشود و بخطا می افتد ولی صورتهای یاد ملایم هستند و شخص میدانند که زمان وقوع آنها در حاضری است و جنبه تاریخی دارند برخلاف خیال که گاهی اختیار را از شخص میگیرد بطوری که صورتهای واقعیات زمان حاضر تصور میکنند .

این تفاوتی که قائل شدیم برای سهولت تقسیم و تعلیم بود ولی در حقیقت یاد و خیال از هم متفک نیستند احتیاج کامل بهم دارند، تمام صورتهائی که خیال خلق می کند از مخزن یاد گرفته میشود از این سبب قدما یونان در اساطیر خود زنی را فرض کرده بودند بنام منموزین «Ménemosyne» و میگفتند این زن هفت فرزند دارد بنام موز «Muses» مقصد از موز آلهه الهام کننده صنعتگران است این حکایت اشاره باین است که منموزین یعنی یاد مادر صنایع هفتگانه است که خیال در آنها کار میکند مثل شعر و موسیقی و نقاشی و حجاری و غیره پس یاد مادر خیالات است .

روانشناسان اروپائی خیال را دو صنف کرده اند یکی آنکه نزدیک بحس است

دو صنف خیال

دیگر آنکه نزدیک بمقل است .

از آنجا که خیال عالم برزخی دارد و در میان عالم حس و عالم عقل واقع شده است هر وقت بحس نزدیک شود او را خیال یست و دانی و هر وقت بمقل تقرب پیدا کند آنرا خیال بلند و عالی می نامند .

بحثی که از قدیم الایام میان فلاسفه در باب تجرد خیال یا مادیت آن بوده مبنایش بر این دو جنبه است. ارسطاطالیس که همین جنبه حسی خیال را منظور داشته آنرا مادی و فانی و دائر شناخته و لایق همراهی بانفس بعد از موت بدن ندانسته است. حکمای دیگر از آن جمله صدرالمتألهین اگر خیال را مجرد دانسته اند جنبه عالی آنرا که همسایه عقل است در نظر گرفته اند. در هر حال صرف نظر از مسئله تجرد خیال

که يك بحث مابعدالطبیعه است هر کس میتواند تجربه کند که این قوه در دو میدان جولان میکند یکی حسی و سلفانی و دیگری عقلی و عالی. مثال منفا اول واضح است، همه کس خیالات مختلفی دارد که در دایره محسوسات سیر می کند اگر چه موضوع آن در خارج موجود نیست و از این جهت خیال را حس باطنی گفته اند یعنی همان کار حس های ظاهری را می کند اما با این تفاوت که شیئی محسوس غایب است همین جنبه از خیال را مالبراناش (Malbranche) حکیم «دیوانخانه» نام نهاده است. «La folle du logis» یعنی مثل خانواده که عضوی هرزه گرد و دیوانه وار دارد و تا غفلت کند برس بازاوست و همدم، هر سزاوار و ناسزاوار خیال هم قوه است هرزه گرد هر جائی و اشاره به همین صفت خیال است که کمال اسمعیل گوید :

مرا دلی است ز انواع فکر سودائی
که هیچگونه ذهنی نیست سوی دانائی
سرس و هایره بیرون و پایش از مرکز
چو چرخ مانده معانی زیر و بالای

اما صنف دوم از خیال آن است که موجد اشعار و آثار عالی و صنایع بدیعه و نقشه های عظیم نظامی و سیاسی و اختراعات عمیق علمی و فنی میشود اگر چه در این قسم خیال بعضی مندرک کلیات و بعضی قانون منطقی راه ندارد و اگر داشت خیال عقل بود و تفاوتی در میان نمی آمد لکن در این جنبه خیال يك منطق خاصی حکمفرماست که بدون تفکر و استنتاج بمقصود و نتیجه میرسد. قداما درجه ایست تر همین خاصیت را حدس میگفته اند و درجه اعلاي آن را قوه قدسیه نامیده اند. ارویاتیان از لفظ (Genie) و نبوغ همین براد را دارند مثلا در نظام نابولتون را زنی میدانند، در سیاست ریشابورا، در علوم نوتون را در شعر شکسپیر را در نقاشی را فائل را و تمام این ها از سرچشمه خیال اعلاي کلمیاب شماند و پس از آنکه برق اکتشاف بی مقدمه منطقی در دل آنها افکنده شد آنوقت عقل و منطق تشریف میاورند برای ترتیب دادن و منظم کردن آن، چنانکه شط نیل طغیانی عظیم میکند و نعمت و برکت بر زمین مصر می نهد و میگذارد و میگذرد آنوقت فلاح و زارع علم و عقل و تجربه خود را در تنظیم و ترتیب زراعت بکار میبرند درجات بالای این قوه طوری با عقل نزدیک است که در نظر اول اشتباه میشود ولی چون نگاه بیخواس و صفات عقل بیندازیم آنرا از این مقام دور می بینیم آنچه الهام و وحی نامیده میشود هدفش قوه وهم و خیال است نه قوه عقل و از این جهت **واوحي ربك الی النحل** در قرآن مجید آمده است . ۸ و همه بزرگان دل را محل ورود الهام سروش دانسته اند نه مغز و قوه عاقله را و از اینجاست که مولوی گوید .

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست

که خیال های عالی انسان را بقدری شریف و عظیم دانسته که آنها را سابقه مفارقات شناخته است و حافظ همین مرتبه از خیال را مقصود دارد وقتی که میفرماید :

دو خیال این همه لبست بهوس می بازم
بو که صاحب نظری نام تماشا بیرد

داعیه این مبحث بسیار هراز است و از این جهت جماعتی از عقلاء از آن استعزاز کرده و گفته اند چنین بحثی مربوط به علم النفس و روانشناسی نیست مخصوص علم الهی و عرفان است. تا درجه هم حق یا آنهاست ولی يك سری هم در این جلهست که عقلاء از آن میگریزند. مگر نه این است که ظاهر آ این جهت میرسد بجائی که شرافت خیال عالی بر عقل بشری ثابت میگرد پس نظریه عقل نمیخواهد وارد بحثی بشود که شکستش حتمی است. این است که بقوه استدلال آن مطلب را مسکوت میگذارد ولی حق

این است که این عقل مستنکف عقل جزئی است که عقل را بدنام کرد؛ و الا در نفس الامر تمام این قوای باطنی جنبه‌های مختلف یک جوهر بسط واحد هستند که نفس نام دارند و تعدد پذیر نیست و بر حسب نشأتی که دارد گاه عقل گاه وهم گاه خیال خوانده میشود.

بنظر نگارنده این سطور این مبحث درست بر تعلیم و تربیت وارد و اثر مستعمل

قرینت

آن است چرا که اگر ثابت شود که زنی شدن و آثار عالی و جاه و عظمت کند و از حیوانگی باز دارد و بقید عقل عالی در آوردن انسانی فوق العاده و مفید بحال خود و جامعه میگردد چنانکه مختربین و رجال زرک شدند در این صورت البته درصدد تربیت این قوه بر عری آید و از این نظر آنرا اذیت میکنند و تعلیمات را هیثنی بر این اصل که تنظیم خیال باشد میکنند، رفته رفته بال و پر این مرغ نیز بر او از راهی گشایند. برخلاف بعضی از اصول تعلیمات قدیم که این قوه را مهمل گذاشته محصل را از ابتدای خرد سالی که جز خیال و راهمه قوه بر او حکم فرما نیست تابع قوانین عقل میکردند و میخواستند بر سطور را کوچک کرده در دماغ جوان نا آزر نموده که عقلش از مرتبه هیولانی بالا نرفته داخل نمایند. این بود که محصل یا تفهیمیده جلوگیری یا از نیمه راه مایوس بر میگشت با سوخته و پزمره میشد. عاقل از اینکه قوای انسانی همه در مرتبه خود شریف و مفید هستند نباید آنها را کشت بلکه باید آنها را خطیم اراده و عقل کرد تا اندازه که ضعیفی در آنها راه نیابد و عاقل و باطل نشانند.

بر حسب حسی که صورت از آن درفته میشود نوع خیال تغییر میکند. مقصود

انواع خیال

از صورت فقط اشکال مرئی نیست بلکه هر هیثی که در اعصاب پیدا شود آن را اصطلاحاً و مجازاً صورت توان گفت. مثلاً صورت سمعی هیثی است که از راه گوش در قوه خیال پیدا میشود. شخص موسیقی دان صورتهای سمعی را در ذهن خود می تواند مرتباً به بیند اگر چه نوازنده حاضر نباشد. همچنین از راه لامسه که در فارسی قوه بسودن گویند صورت در ذهن پیدا میشود مثل اینکه کسی خیال راه رفتن کند و اعضاء خود را از داخل در جنبش به بیند. علماء اختلاف دارند که آیا صورت ذوقی و صورت شمی که متعلق به چشیدن و بوئیدن باشد در خیال موجود است یا نه راهی اکثر این است که در بعضی اشخاص صورت بوی ها و صورت طعم ها تخیل پذیر است. کسی که یکی از حواس ظهیری او قوت فوق العاده دارد بیشتر خیالاتش از آن جنس است و سهولت صورت های تابع راه ذوق میکند چنانکه نواب الملاء معری نایباً حکایت کنند که روزی در مدرسه سخن گفتن چند تن خارجی را شنید و شکل صوت آنها را ضبط کرد بدون اینکه از زبانهای آنها آگاهی داشته باشد.

برای تحریک خیال علاوه بر قوه اراده که در باطن آن آتش را

محرکات

بهم میزند و مشتمل میکند وسایل خارجی هم هست مثل الکل و چای و قهوه و سیگار و حشیش که همه در سلسله اعصاب حرکتی شدید ایجاد می کنند و خیال را شدت میدهند اما این قبیل وسایل رفته رفته بی اثر میشوند زیرا که اعصاب عادت مینمایند. ضعف عصب و اختلال های دیگر نتیجه استعمال این قسم ادویه است. بهتر است شخص خود را آلوده نکند و فقط از راه تقویت اراده و تمرین در خیالات عالی مرتبه مثل اشعار بزرگان و غیره این قوه نفیس را زنده نگاهدارد.

امراض خیالی

استیلاي خیال و ضعف اراده موجب احوالی میشود که از جمله امراض عصبی است مانند تجسم خیال که شخص غیر واقع را واقف و غایب را حاضر و متخیل را محسوس می‌بندارد چنانکه گویی در حضور اشخاص ایستاده و با آنان مکالمه می‌کنند، از این قبیل است کابوس که در خواب صور خیالی بر شخص مستولی میگردد. اشخاصی که عاده از بستر برخاسته و در عین خواب راه می‌روند و سخن می‌گویند از مرضی خیالی محسوبند. خوابهای منطاطیسی هم که بوسیله (Passe) در اشخاص تولید میکنند مبنایش تأثیر در خیال است. درجات شدید امراض خیالی را جنون می‌نامند که فنون مختلف دارد و از موضوع ما خارج است.

تأثیر خیال

از این مقدمه معلوم شد که قوه خیال یا وهم چه تأثیری در انسان دارد. این قوه بر زخی هم در بدن و حواس ظاهری که مادون او هستند اثر می‌کند هم در قوای عقلانی مافوق خود مؤثر میشود.

اما در بدن مثل لاغری و فریبی و لرزش و استواری که علتی در خارج ندارد و همه از استیلاي خیال است احوال عشاق احوال صنعتگران حقیقی احوال اطفال و نسوان عموماً حاکی از این تاثیر است. چنانکه با کلامی خیال انگیز شخص میتواند مرضی را علاج یا سالمی را مبتلا کند:

« آدمی فریب شود از راه گوش »

اما تأثیر او در قوای ادراکی مافوق نیز واضح است چه بسا اشخاص که هنگام استیلاي خیال عقل و رای خود را از دست میدهند و عقل برای مماشات با خیال منطقی خاص و قیاسی استوار درست می‌کنند. اکثر مشاغبات از این طرق فراهم میشود چنانکه میتوان از همین لحاظ قوت خیال و تسلیم عقل مردمان را ببطیقاتی تقسیم نمود و حد هر کس را معین کرد. در نتیجه معلوم میشود که در بشر عادی که ما می‌شناسیم فرمانرمانی با خیال است و عقل اغلب اوقات مستخدم اوست اگر چه نه خودش این منصب را قبول دارد نه میخواهد دیگری باور نماید ولی اگر شخص منصف ملاحظه کند که همه پیروان عقاید و اوهام سخیفه متضاد و متناقض برای خودشان دلیل عقلی و قیاس منطقی دارند و ملاحظه کند که مبنای زندگی بزرگانی بر مغالطه است و عقل یا ک خالص حکم سیمرخ و کیمیا دارد تصدیق خواهد نمود که همیشه اوقات « حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق » چنان رواست که فرمان حاکم معزول» از بیانات فوق معلوم شد که قوه باقوائی هست در فاصله حس و عقل و آن را خیال یا وهم میخوانند و زمام اختیار بشر اکثرأ در دست اوست و بهترین راه تعلیم و تربیت آن است که این قوه عام نیرومند مفید قهار را تنظیم کند و با اختیار قوه اراده و عقل در آورد تا نانیج فوق العاده از آن حاصل شود و رفته رفته طفل و جوان بسرحد عقل برسد و آن قوه شریف بوجود او استیلا کند.

نتیجه تعلیمی

این بود شمه از احوال قوه خیال بنا بر آراء جدید، اما تقسیمات این قوه و تعریف آن بر حسب اقوال حکماء قدیم و ارتباط خیال با اراده و عقل و وسایل تقویت آن در مدارس و حدی که برای این کار معین شده است و تجاوز از آن موجب پشیمانی است محتاج بمقاله دیگر است.